



و شیوه بیانی متفاوت داشته باشد. همه این فیلمنامه‌ها نگاهی انتقادی به شرایط موجود مطرح‌شده در هر قصه دارند. «برهوت» و قفس‌های نادیدنی ولی دامن گیر، «رستنی‌ها کم نیست» و ابتذال در موسیقی و مذمت دگراندیشی در جامعه، «سیاه، سفید و خاکستری» و محکوم‌بودن تفکر در هر دوره، «اوزوم (انگور)» و الزام تن‌دادن برای خروج از بحران، «فصل سردسیر» و مشکلات نوجوانان نسل زد، «آشفته‌ایم...» و نگاه به مرگ و «زمان‌پریش» و زیست‌نکردن در زمان حال.

همان‌طور که عنوان کتاب بیان می‌کند، این‌ها تمرین‌های سینمایی هستند که نویسنده در طول هفت‌سال انجام داده و گویا ادعایی بیش‌ازاین هم روی این کتاب، فیلمنامه‌ها و حتی فیلم‌های ساخته‌شده‌اش هم ندارد. در متن مقدمه کتاب آمده: «... اینجا نقطه‌ای بود که به امروز وصل است. گرایش به سمت مقاله‌نویسی و نظریه‌های سینمایی و بعدتر تئاتری، ابتدا تصویر بود و بعد تبدیل شد به میزآنسن؛ و رفتن به‌سمت نوگرایی. زمان هم‌گرایی اندیشه‌های گذشته‌ام و نتیجه‌گیری‌هایی که از مطالعات و تحصیل به‌دست آوردم فرا رسید. گاهی با خودم فکر می‌کنم که امروز برآیندی از چیزهایی است که تا دیروز زیسته‌ام. مدتی به‌صورت اجباری کم‌کار شدم و هم‌زمان با تحصیل، شیوه دیگری را برای فیلمنامه‌نویشتن برگزیدم که نتیجه‌اش شد فیلمنامه‌هایی که از آغاز قرن جدید نوشتم...». گویا دگرگونی در شیوه نوشتن (فیلمنامه‌های این کتاب که در قرن گذشته نوشته شده‌اند) در نوشته‌های سال‌های اخیر نویسنده نیز رخ داده است؛ نویسنده بیان می‌کند: «به‌خاطر دارم که در سن ۲۰ سالگی، مانیفستی برای خودم نوشتم به‌اسم «تئوری مرگ قصه» و در آن اهدافی را دنبال کردم که سعی کنم از قوانین دست‌وپاگیر سینما عبور، و ساخت فیلم را سهل‌تر کنم. چون احساس می‌کردم که در نظر گرفتن چیزهایی در سینما که نتیجتاً نیاز به سرمایه‌ بسیاری داشته باشد یا در توان انسان نباشد، عملاً آدم را سرچایش می‌نشانند.» این دیدگاه شاید بتواند به تجربه نویسنده از ساخته‌نشدن تعدادی از این فیلمنامه‌ها، بتواند (حتی به‌شکل توصیه‌ای آموزشی) در آینده و در کارهای بعدی او منجر به نوشتن متونی شود که قابلیت اجرا دارند. چراکه در حالتی که خواننده فیلمنامه به‌فیلم ساخته‌شده نیز دسترسی داشته باشد، منوجه می‌شود که کارگردان چگونه کلمات خشک را به‌شکلی خلاقانه به تصاویر زنده تبدیل کرده، چه بخش‌هایی حذف‌شده، چه دیالوگ‌هایی بداهه اضافه‌شده یا چرا مثلاً پایان‌بندی تغییر کرده است. این مقایسه، درک سینمایی مخاطب را بالا می‌برد.

فیلمنامه به‌مثابه اثر ادبی

در مجموع قابل کتمان نیست که خواندن (و حتی نوشتن) فیلمنامه در هر سطحی و با هر شکلی، با سینما به‌معنای حقیقی آن فاصله دارد و منتهای در نظر گرفتن آن به‌مثابه یک اثر ادبی، می‌تواند جنبه آموزشی و تمرینی داشته باشد که به‌خوبی در عنوان کتاب به این موضوع اشاره شده است. خواننده می‌تواند ساختار، نقاط عطف و ریتم داستان را روی کاغذ دقیق‌تر از روی پرده آنالیز کند و دیدن چگونگی نگارش صحنه‌ها، دیالوگ‌ها، توصیفات و جزئیات فنی، بهترین راه برای یادگیری فرمت فیلمنامه‌نویسی است. اما به‌طورکلی فیلمنامه (صرف) تازمانی که تبدیل به فیلم نشود، ارزش ذاتی و غایی خود را به‌عنوان سینما کسب نمی‌کند و صرفاً یک اثر ادبی باقی می‌ماند. در این کتاب نیز چهار فیلمنامه از هفت فیلمنامه ساخته و نهایی‌شده و سه فیلمنامه به‌طورکلی تاکنون به مرحله ساخت‌نرسیده‌اند.

است. کتاب فقط داستان دلدادگی میمو و ویولا دربارۀ دوران تاریک ایتالیا پیش و پس از جنگ جهانی دوم هم نیست، بلکه در آن درباره هنر، مجسمه‌ها، نقاشی‌ها، ادبیات، فمینیسم و... با ارجاعات فراوان به دوران شکوه ایتالیا به موازات شرح زندگی آدم‌های عادی مثل میمو نیز صحبت می‌شود و با ظرافتی مثال‌زدنی تمام این عناصر با یکدیگر به تعادل رسیده‌اند.

مضمون و لایه‌های معنایی رمان

ژان باتیست آندره‌آ در این رمان لایه‌های معنایی متفاوت اما وابسته‌ای مثل مراقبت، جاودانگی و حفاظت را مطرح می‌کند. عنوان کتاب به مفهوم مراقبت مادام‌العمر میمو از ویولا و از عشق‌شان در طول زندگی پر فرازونشیب، اما ناکام‌شان اشاره دارد. روایت از بستر مرگ میمو آغاز می‌شود که او درنهایت آخرین فرصت خود را قدر می‌داند و گذشته‌شان را بازگو می‌کند. قابی هوشمندانه که تلاش میمو برای مراقبت از ویولا را قالبی هنری (رمان) می‌بخشد و نام او را در تاریخ تثبیت می‌کند. در این دیدگاه، هنر میمو به ابزاری برای دفاع از میراث ویولا و عشق مشترک آن‌ها در برابر گذشت زمان و فراموشی است. لایه سوم، اما محافظت‌نی است. میمو در مقام مجسمه‌ساز وظیفه خود می‌داند با آخرین اثر خود (مجسمه پیتا) از جوهره زیبایی، حقیقت و میراث فرهنگی ایتالیا که در معرض انحطاط سیاسی و فاشیسم قرار گرفته است، محافظت کند.

باید کتاب «نگاه‌بان او» را خواند. برای شخصیت‌های شگفت‌انگیزی که نویسنده ساخته، برای روابط فراموش‌نشدنی، برای وقایع تاریخی‌ای که جهان را تکان داده‌اند، برای توصیف‌های جادویی‌اش، برای عشقی که زخم می‌زند، شعله می‌افروزد، ویران می‌کند و می‌سازد؛ عشقی که زوال‌ناپذیر است و جوشان، بی‌پایان و عمیق می‌پرورد و التیام می‌بخشد. عشقی که در تاریکی پنهان می‌ماند تا مجسمه‌ها را بسازد و سرانجام در یادها زنده می‌ماند. رمان را بخوانید که تاثیر گرم، عمیق و سنگینی عاطفه‌اش تا مدت‌ها در ذهن‌تان می‌ماند و کام‌تان را شیرین می‌کند.



کتاب «تمرین‌های سینمایی: هفت فیلمنامه از فرید ناصر»، اولین کتاب این نویسنده است و در پاییز امسال از نشر آیدین خزر در ۱۷۶ صفحه منتشر شد. فرید ناصر دارای مدرک کارشناسی‌ارشد ادبیات نمایشی است و سابقه ۱۰ ساله در زمینه ساخت فیلم و پژوهش سینمایی دارد. تمرین‌های سینمایی شامل فیلمنامه‌های بلند سینمایی اوست که از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹ نوشته و تاکنون تعدادی از آن‌ها را ساخته است

بودن با دیگری به جای یادگیری

نقدی بر شیوه آموزش در ساختار نولیبرالی که آموزش غایت است

معرفی کتاب

فراسوی یادگیری

نویسنده: گرت بیستا

مترجم: سیدسجاد

هاشمی‌نژاد/صادق کشاورزian

انتشارات: ققنوس

قیمت: ۲۵۰ هزار تومان

علی پیرایی

روزنامه‌نگار

کتاب «فراسوی یادگیری» گرت بیستا، یکی از آثار است که در سال‌های اخیر توجه پژوهشگران فلسفه تعلیم‌وتربیت و نظریه‌پردازان اجتماعی را به خود جلب کرده است. این کتاب با نقد زبان مسلط «یادگیری» در گفتمان آموزشی معاصر و برجسته‌کردن مفاهیمی همچون مسئولیت، دموکراسی، حضور و یکتایی فرد انسانی، بحث‌های گسترده‌ای برانگیخته است. بسیاری این کتاب را اثری می‌دانند که می‌تواند فهم‌ما از «آموزش» را به‌طور بنیادین دگرگون کند.

فیلسوف تعلیم و تربیت

گرت بیستا (Gert J.J. Biesta)، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان و نظریه‌پردازان معاصر تعلیم‌وتربیت است که آثار او نقش مهمی در نقد گفتمان آموزشی رایج و ارائه چشم‌اندازی انسانی‌تر و دموکراتیک‌تر از آموزش داشته است. او در سال ۱۹۵۷ در هلند متولد شد و تحصیلات خود را در حوزه فلسفه آموزش، نظریه اجتماعی و سیاست‌گذاری آموزشی ادامه داد. بیستا، سال‌ها در دانشگاه‌های مختلف اروپا و آمریکا تدریس کرده و اکنون یکی از چهره‌های تأثیرگذار در مباحث فلسفه تعلیم‌وتربیت‌به‌شمار می‌رود. بیستا بیش از هر چیز با نقد مفهوم «یادگیری‌زدگی» یا learnification شناخته می‌شود؛ اصطلاحی که برای اشاره به غلبه زبان «یادگیری»، «یادگیرنده» و «نتایج یادگیری» در گفتمان آموزشی امروز به کار می‌برد. او استدلال می‌کند که این زبان، آموزش را به یک فعالیت سودمحور و کارکردگرا تقلیل می‌دهد و نقش اساسی معلم و فرآیند تربیت را کم‌رنگ می‌کند. درمقابل، بیستا بر اهمیت «آموزش» به‌مثابه رابطه‌ای اخلاقی و انسانی تأکید می‌کند؛ رابطه‌ای که بر مسئولیت، پاسخگویی و ظهور سوزۀ انسانی در جهان استوار است.

یکی از محورهای کلیدی در اندیشه بیستا، تمایز سه‌گانه مشهور او میان صلاحیت‌سازی (qualification)، جامعه‌پذیری (socialization) و سوزۀ‌سازی (subjectification) است. به‌عبارت دیگر، آموزش باید هر سه کارکرد را به تعادل برساند و این تعادل است که تربیت انسان دموکراتیک را ممکن می‌کند. بیستا همچنین تحت‌تأثیر فیلسوفانی چون لوبیناس، ارنست و باومن، مفهوم «حضور» و «مسئولیت نسبت به دیگری» را در مرکز نظریه‌تربیتی خود قرار می‌دهد.

از میان کتاب‌های تأثیرگذار بیستا می‌توان به «آموزش خوب در عصر سنشج‌محوری»، «خطر زیبایی آموزش» و همین کتاب «فراسوی یادگیری» اشاره کرد. بیستا امروزه یکی از صداهای مهم در نقد استانداردسازی آموزشی، عقلانیت کمی‌گرا و سیاست‌های نولیبرالی آموزش است و آثارش برای پژوهشگران، معلمان و سیاست‌گذاران الهام‌بخش و چالش‌برانگیز است.

وارونگی فلسفی

بیستا می‌کوشد منطقی کاملاً متفاوت از گفتمان رایج آموزشی بسازد. در دهه‌های اخیر، زبان «یادگیری»، «نتایج یادگیری» و «یادگیرنده» جایگزین زبان «آموزش»، «معلمی» و «تعلیم» شده است؛ تغییری که پیامدهای عمیقی در تصور ما از انسان و نقش مدرسه بر جای گذاشته است. بیستا این وضعیت را نوعی «اقتصادی‌شدن آموزش» می‌داند؛ یعنی فرآیندی که در آن دانش‌آموز تبدیل به مشتری و یادگیری تبدیل به کالا می‌شود. بیستا با مهارتی قابل توجه، نشان می‌دهد

چگونه این زبان جدید، امکان طرح پرسش‌های اصیل انسانی دربارۀ معنا، مسئولیت و ظهور فردیت را محدود می‌کند. درواقع بیستا دعوت می‌کند معلم پیش‌ازآنکه «پاسخ» بدهد، شرایط ظهور «سؤال» را ممکن کند؛ پرسش‌هایی از جنس «معنای انسان بودن چیست؟»، نه «چگونه نمره بهتری بگیریم؟». این نگاه یک «وارونگی فلسفی» در فهم آموزش است که می‌تواند مدرسه را از یک نهاد انتقال مهارت به فضایی برای تجربه جهان ودیگری تبدیل کند.

نقد زبان و نقد ساختار

«فراسوی یادگیری» در برجسته‌کردن یکتایی فرد انسانی -این‌که هر دانش‌آموز، نه یک «مورد آموزشی»، بلکه یک وجود منحصر‌به‌فرد با امکان‌های بی‌پایان است- موفق عمل کرده و نقش مهمی در چرخش فلسفی آموزش دارد. یکی از ارزش‌های اساسی کتاب، باز نگه‌داشتن مفهوم «انسانیت» است؛ بیستا هیچ‌گاه آن را تعریف قطعی نمی‌کند و همین امر باعث می‌شود که پروژه آموزشی او همواره فضایی برای پرسش و امکان تازه ایجاد کند. تأکید بیستا بر این‌که سوزۀ انسانی همیشه در برابر دیگری مسئول است، نقطه‌قوت کتاب است؛ زیرا آموزش را به عرصه اخلاق و رابطه انسانی وارد می‌کند. آیا این شکل از مسئولیت‌پذیری می‌تواند در عمل آموزشی دوام آورد یا نه. منتقدان نگرانند که این مدل مسئولیت، نقش خود فرد در تعیین مسیرش را کم‌رنگ می‌کند.

نقد تیز بیستا از -learnification- یعنی تبدیل همه ابعاد آموزش به مقوله یادگیری -بسیار مهم است؛ زیرا این گفتمان فرد را تنها در نسبت با عملکرد و کارآمدی‌اش تعریف می‌کند. اما نقد بیستا بیشتر بر زبان متمرکز است تا ساختار. به‌عبارت دیگر، پرسش اساسی این است: آیا تغییر زبان کافی است؟ یا باید ساختارهای قدرت در مدرسه، رابطه بین سیاست آموزشی و اقتصاد و نحوه توزیع فرصت‌های دموکراتیک نیز دگرگون شود تا ایده بیستا از «آموزش برای آینده انسانی» تحقق یابد؟ درحقیقت بیستا راهکارهای عملی نسبتاً کمی ارائه می‌دهد و بیشتر بر ضرورت فلسفی دگرگونی تکیه دارد.

ساختن جهانی مشترک

کتاب «فراسوی یادگیری» از آن دست آثار است که، نه برای ارائه یک مدل آموزشی آماده، بلکه برای طرح پرسش‌های بنیادی نوشته شده است. نقطه‌قوت کتاب این است که هیچ‌گاه وارد نسخه‌نویسی و ارائه دستورالعمل‌های خشک نمی‌شود و به جای آن، خواننده را وادار می‌کند درباره بنیادهای اخلاقی کار تربیتی بیاندیشد. درواقع بیستا با زبانی شفاف اما عمیق، آموزش را نه ابزاری برای تولید نیروی کار بلکه زمینه‌ای برای ظهور سوزۀ دموکراتیک معرفی می‌کند؛ سوزۀ‌ای که نه تنها قادر به انتخاب بلکه قادر به پاسخ‌دادن و مسئول بودن برای دیگری است. قدرت اصلی آن در نقد دقیق و فلسفی گفتمان مسلط یادگیری است؛ گفتمانی که آموزش را به حوزه اقتصاد و کارآمدی تقلیل داده و تربیت انسان مسئول، پاسخگو و با حضور فعال در جهان را کم‌رنگ کرده است. گرچه برخی منتقدان از بیستا به‌دلیل ارائه‌نکردن راهکارهای عملی یا اتکای زیاد به فلسفه قاره‌ای انتقاد می‌کنند، اما اغلب آنان هم‌نظرند که این کتاب تفکری ضروری را به میدان تعلیم‌وتربیت بازمی‌گرداند؛ این‌که آموزش بیش‌ازآنکه درباره «یادگیری» باشد، درباره «بودن با دیگری» و ساختن جهانی مشترک است.

اندیشه

حکمت و فلسفه نیاز عصری انسان و جامعه



روح‌اله فردوسی

روزنامه‌نگار

۲۰ آبان‌ماه، روز حکمت و فلسفه و بزرگداشت حکیم نصر فارابی، یادآور این حقیقت است که فلسفه نه زینتی بی‌کاربرد، بلکه ابزار بنیادین فهم جهان و انسان است. فلسفه، همان چراغی است که در تاریکی پرسش‌های بنیادین، راه اندیشیدن و تبیین واقعیت‌ها را روشن می‌کند؛ پرسش‌هایی درباره چیستی حقیقت، عدالت، اخلاق، سعادت و جایگاه انسان در جهان. نصر فارابی، فیلسوفی که عقلانیت و حکمت عملی را همواره در پیوند با زندگی اجتماعی و اخلاق انسانی دید، نمادی است از ظرفیت‌های فلسفه در روشن‌سازی مسیر فرد و جامعه.

حکمت، برخلاف تصورات سطحی، صرفاً نظریه‌پردازی ذهنی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از قواعد اندیشه و روش‌های استدلالی است که توانایی تحلیل مسائل پیچیده را به انسان می‌بخشد. در فضای دانشگاه‌ها و مدارس، فلسفه می‌تواند ابزار تحلیل انتقادی، شفاف‌سازی مفاهیم و پرورش قدرت تصمیم‌گیری منطقی را فراهم کند. دانش‌آموز با دانشجویی که با منطق و استدلال فلسفی تربیت می‌شود، قادر است در برابر شبهه‌اطلاعات، اخبار غیرعلمی و تصمیمات احساسی، موضعی سنجیده اتخاذ کند و جامعه‌ای با تفکر استوار بسازد.

نصر فارابی در آثارش نشان داد که فلسفه می‌تواند راهنمای سیاست، اخلاق و علم باشد. او حکمت عملی را ترکیبی از خرد نظری و کش اخلاقی می‌دانست، بدین‌معنا که فهم حقیقت بدون عمل به آن، ناقص است. فلسفه، با تحلیل منطقی و نظام‌مند، می‌تواند به حل مسائل اجتماعی، اخلاقی و حتی علمی کمک کند. از طریق فلسفه، می‌توان به الگویی برای حل تعارض‌ها، تنظیم عدالت اجتماعی و ارتقای خرد جمعی دست یافت. ضرورت برجسته‌سازی فلسفه در مدارس و دانشگاه‌ها امری استراتژیک و فرهنگی است. وقتی نسل جوان با پرسشگری فلسفی آشنا می‌شود، نه تنها قدرت تحلیل و نقد خود را افزایش می‌دهد، بلکه به ایجاد فرهنگ گفت‌وگوی سازنده و احترام به تفاوت‌ها نیز کمک می‌کند. فلسفه در چنین محیطی به جای یک موضوع صرفاً نظری، به ابزاری برای تربیت شهروندانی متفکر، مسئول و خلاق تبدیل می‌شود. فلسفه، به‌ویژه با تأکید بر استدلال منطقی، توانایی مقابله با بحران‌های فکری و اجتماعی را نیز دارد. وقتی جامعه‌ای از ظرفیت تفکر انتقادی و تحلیل منطقی محروم باشد، تسلیم خرافات، تعصبات و تصمیمات کوتاه‌مدت می‌شود. حضور فلسفه، آموزش تفکر ساختاری و حل مسئله را تقویت می‌کند و امکان مواجهه با پیچیدگی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را فراهم می‌آورد. از منظر معرفتی و تاریخی، فلسفه حلقه اتصال بین تجربه‌های تمدنی و خرد انسانی است. نصر فارابی، که در دوره‌ای پر از تغییرات سیاسی و فرهنگی زیست، نشان داد که حکمت می‌تواند، هم حافظه تاریخی باشد، هم موتور پیشرفت فکری. آثار او همچنان الهام‌بخش متفکران امروز است تا نشان دهد که فلسفه نه فقط میراث گذشته، بلکه سرمایه آینده جامعه است. به بیان فلسفی، حکمت توان دیدن روابط عمیق و نهفته پدیده‌ها را دارد؛ توان فهم علت‌ها و نتایج و توان پیش‌بینی مسیرها. این توان برای طراحی سیاست‌ها، مدیریت منابع، آموزش نسل‌های بعد و ارتقای عدالت اجتماعی حیاتی است. فلسفه با فراهم کردن چارچوب‌های منطقی و اخلاقی، مسیر تصمیم‌گیری را روشن می‌کند و جامعه را از سردرگمی و خطاهای ناشی از سطحی‌نگری و احساسات آنی مصون می‌دارد. بنابراین بزرگداشت روز حکمت و فلسفه تنها یادآور نصر فارابی نیست؛ یادآور ضرورت بازگرداندن فلسفه به متن زندگی روزمره، آموزش رسمی و سیاست‌گذاری اجتماعی است. فلسفه با تکیه بر عقل، اخلاق و استدلال، همچون چراغی روشن، مسیر پیشرفت انسانی و اجتماعی را نشان می‌دهد و تضمین می‌کند که تصمیم‌ها نه بر اساس خرافه، هیجان یا منفعت کوتاه‌مدت، بلکه بر پایه خرد، عدالت و حقیقت اتخاذ شوند.

